

نشد  
رود

اگر تخم سبز به وقت صبح  
ولی باز ده هست وزن او را  
و اگر بخ اسکند شکر تری  
بقدری سه انگشت او را خورد  
که زن را که در فرج بوی بدست  
بهم آورد عنبه و عود مسک  
کفایت کند هر سه نصف درم  
بالدست آن زن که بر کف دست

سه روز خورد زو پند انداز  
که از خوردن او شود پیشتر  
برابر خورد خورد زود کس در تری  
بدین وزن مقدار او بشمرد  
از و ناخوشی شود بر ابی حدست  
ز لاین البقره کند این خشک  
از این وزن باید نه پیشتر کم  
شد بوی خوشتر هر دم از فرج خوشتر

در دانستن فرج زن جنه رعایت

بود فرج عورات هم هر قسم  
هر آن زن که عمقش بود ای حکم  
سختش بود فرج اندر نظر  
با بنوه بس ممای بر سر بود

کتابم در بسته این طلسم  
شش انگشت همو در طبع سلیم  
ولی بر میان است موری کس  
به اسم مهره سه عدد قر بود  
برویش

برویش عیانت بی بلند  
چو در دانه دندان بود در دهانش  
بود بروی دو تا چون که آن  
گف بای دستش بود در فم  
میسان بود صحن دندان که اندام او  
با عفتای همو کس در آن بود  
چو میش بود صبح او در از  
دهد بوی خوشش ز می همان آن  
زین را که هموده شد عمق فرج  
بصورت بود همین صد شش یقین  
به بود ز ندانم بوسه خوشش  
چنان حرکت او بجا و مصالح  
طویل العنقه نیز نازک کس

توان زد بر بینی او بوسه چست  
بود همچنان لعل نک لبانش  
چو بادام شش به بود چشم آن  
لبانش بر از خنده پاشند مرا  
شود در محبوبش در دام او  
چو گل تازه خست را آن زن بود  
با اسم متصل نه ز هم دو بار  
منی چون برون آید از فرج آن  
نه انگشت هر اصبع در ربع در ربع  
مظهرش ران صدر سرین  
خندایش سرشته بد و غوی بخش  
که قربان کف روشی او جان مال  
در از است ابنوه مویش در ک